

غديربه روايت ابليس

نمایشنامه­ی غدیر

شخصيت­ها:

1. خانم حيدري: استاد كارگاه نقاشي، سن حدود 35 سال، با وقار و متين
2. مريم: نقاش 25 ساله، عصبي و عجول، ليسانس نقاشي
3. سارا: 27 ساله، نقاش تجربي
4. نرگس، سمانه و سهيلا: كارآموزان 25 ساله
5. ساميه: زني كه خطبه­ی غدير را از زبان پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم تكرار مي­كند، صداي رسا و بلند قدم.
6. حفصه: لباس عربي گندمگون
7. عايشه: كوتاه قد و چاق
8. ام فروه: بلند قد، 45 ساله.

صحنه­ی اول (مكان كارگاه نقاشي)

{اتاق يا سالن بزرگ 5 عدد سه پايه و بوم نقاشي. 5 خانم رو به تماشاگران روي چهار پايه نشسته در حال كار با هم حرف مي­زنند و به ترتيب نرگس، سهيلا و سمانه ابتدا بدون توجه به سارا و مريم مشغول صحبت هستند. در آخر صداي سارا كاملاً بلند شده و بقيه افراد صحبت خود را قطع كرده به آن­ها مي­نگرند.}

|  |  |
| --- | --- |
| نرگس | (خطاب به سهيلا) سهيلا جون فكر مي­كني نمايشگاه از غدير تا ظهور رو كي بتونيم افتتاح كنيم؟ |
| سهيلا | ماها كه كارمون امروز تموم مي­شه، فقط مي­مونه كار مريم. اون هم آماده بشه اول هفته­ی آينده براي بازديد آماده است، البته ان شاء الله. |
| سمانه | ( خطاب به سهيلا و نرگس) خودمونيم بچه­ها كارش محشره ( به شوخي قلم را در هوا مي­چرخاند با لحن تبلیغ آگهي) تابلو مرگ ابليس. |

(مريم و سارا كه از ابتداي صحنه مشغول بحث بودند حالا صدايشان بلند و واضح شده است. سارا با لحن تندي مريم را مورد خطاب قرار مي­دهد.)

|  |  |
| --- | --- |
| سارا | ولي مريم قرار ما اين نبود ... نبايد هيچكدوم از بچه­ها اسم و مشخصاتش رو زير تابلو بنويسه، قاب تابلوها بايد متحد­الشكل باشه. تو بايد اين دو تا نكته رو رعايت مي­كردي. |
| مريم | (با لحنی تند) ولي نقاشي من يه كار خاصّه. بايد اسم و امضا داشته باشه. بعد هم من قاب­هايي كه شما خريديد رو ديدم، به درد كار من نمي­خوره. خيلي كلاس كار رو پايين مي­آره. |
| حيدري | (از سر و صداي خانم­ها وارد كارگاه شده و در حال نزديك شدن به سارا و مريم است و با لحن تندي آن­ها را مورد خطاب قرار مي­دهد) خانم­ها بحث سر چيه؟ |

(بقيه افراد هم به تدريج از جاي خود بلند شده و به سمت مريم مي­روند.)

|  |  |
| --- | --- |
| سارا | ( يك برگ كاغذ را به سمت خانم حيدري گرفته و به او مي­دهد) خانم حيدري ببينيد چي نوشته! |

(خانم حيدري كاغذ را گرفته و نگاهي به آن مي­اندازد.)

|  |  |
| --- | --- |
| مريم | (به نظر مي­رسد قصد توجيه كار خود را دارد) خانم حيدري من اسم و مشخصات خودم رو روي اين برگه نوشتم تا وقتي تابلو نصب شد زيرش بچسبونم (قاب را بالا مي­آورد و نشان مي­دهد) اين قاب رو هم براش تهيه كردم. |

(همه­ی حاضرين يك قدم به مريم نزديك­تر شده، با تعجب نگاه مي­كنند و كلماتي حاكي از حيرت زمزمه مي­كنند.)

|  |  |
| --- | --- |
| حيدري | (كاغذ را به سمت مريم دراز مي­كند و او مي­گيرد. با لحني متعجب) ولي مريم جون ما توي جلساتمون كلي صحبت كرديم. قرار شد هيچ تابلويي اسم و امضاء نداشته باشه. |
| مریم | ( تا حدي حق به جانب) ولي من اعتقادم اينه كه اسم و امضام بايد پاي تابلوم باشه، چون اولاً اين يه رسمه؛ هر تابلويي بايد اسم و امضا داشته باشه، بعدم «مرگ ابليس» يه كار متفاوته، با بقيه كارا فرق مي­كنه. اين يه كار حرفه­ايه. |
| حيدري | (سعي مي­كند صبور باشد و القاء آرامش كند) ببين فراموش نكن نمايشگاه از غدير تا ظهور يه كار خاصه. همه­ی ما با احساس و اعتقاد ديگه وارد اين كار شديم. بعدم به خاطر ملاك­هايي كه داشتيم قرار گذاشتيم اسم نقاش پاي تابلو نباشه. |
| مريم | ( سرش را پايين مي­اندازد) ولي ببخشيد از نظر من ملاك­هاي شما اصلاً منطقي نيست. |
| حيدري | ( صدايش را بالا مي­برد) شما اجازه بديد حدّاقل اين نمايشگاه برگزار بشه بعد مفصّل راجع به اختلافات شما با گروه بحث مي­كنيم. |
| مريم | شما هميشه همين حرف رو مي­زنيد؛ ولي نهايتاً اون تصميمي رو كه دوست داريد مي­گيريد. نمونه­اش همين كه شما سارا رو كه يك نقاش تجربيه مسئول گروه كرديد؛ در حالي كه من توي اين رشته تحصيل كردم و سابقه­ی كار دارم. به نظر من اون رأي­گيري درست صورت نگرفت. |
| سمانه | (با صداي بلند) مريم بسه! شيطونو لعنت كن. |
| نرگس | مريم چت شده؟ تو چرا اين جوري شدي؟ خودتو كنترل كن. بشين كارتو تموم كن. |
| مريم | (با عصبانيت قلم را روي بوم قرار مي­دهد) من نيستم؛ خودتون تموم كنيد. (از جا بلند مي­شود و چند قدم از بوم دور مي­شود) |
| حيدري | (خودش را كمي از جمع كنار مي­كشد و با دست اشاره مي­كند همه سر جاي خود بنشينند؛ بعد دست روي شانه مريم گذاشته از او دعوت به نشستن مي­كند و بعد رو به خانم­ها مي­كند) شماها حتماً يادتون هست تابستون وقتي اولين جلسه­ی كارمون رو شروع كرديم قرار شد يك سيري داشته باشيم از اتفاقاتي كه در غدير رخ داده تا حوادثي كه زمان ظهور پيش خواهد اومد و صحنه­هاي مختلف اون رو به تصوير بكشيم، تا فرصتي باشه براي اينكه در درجه­ی اول خودمون گذري در تاريخ داشته باشيم ببينيم چه مسائلي در گذشته­ی اعتقادي ما رخ داده و هم اينكه با به تماشا گذاشتن تصوير آن­ها به ديگران كمك كنيم از گذشته و آينده­ی مذهبشون يه اطلاعاتي داشته باشند؛ شايد به اين وسيله به تجديد عهد و پيماني كرده باشيم با پيامبر صلي الله عليه و آله و حضرت علي عليه السلام. بعدم نشستيد برنامه­ريزي كرديد و كار رو رسونديد به اين­جا. شما مي­دونيد شيطون دشمن قَسَم خورده­ی ماست و خداوند فرموده شيطان دشمن آشكار شماست تا امروز هم سر قَسَمش ايستاده. عجيب نيست اگر همين جا سراغ ما بياد، توي برنامه­ی شما اختلال ایجاد كنه. عاقلانه نيست ازش غافل بشيم. همون طور كه در جريان غدير حاضر بود با منافقين و دشمنان پيامبر همفكري و همكاري مي­كرد. الان مريم خود تو كه تابلوي مرگ شيطان و كشته شدن اون در آخر الزمان به دست حضرت مهدي رو نقاشي كردي حتماً سيري در وقايع غدير داشتي و خوب مي­دوني كه ... |

 {فلاش بك}

صحنه دوم

{صحنه با روشن شدن مجدد سن آغاز مي­شود. صحنه­ی اتاق خالي نور كم يا رنگي، فقط يك بوم و سه پايه مربوط به مرگ ابليس در صحنه وجود دارد. ابتدا صداي خنده­ی ابليس وكال پخش مي­شود و ابليس به تدريج در صحنه حاضر و ديده مي­شود. سپس دو شيطانك نيز وارد صحنه مي­شوند.}

|  |  |
| --- | --- |
| ابليس | (آهسته عرض اتاق را طي مي­كند و با لحني نسبتاً آرام خاطرات گذشته را نجوا مي­كند) غدير! آن روز تلخ­ترين روز حيات من! آن روز من از شدت اندوه فرياد برآوردم و صيحه زدم. |
| شيطانك اول | (با نهايت تعجب) شما سرورم؟ شما از اندوه فرياد زديد؟! |
| شيطانك دوم | سرورم! آيا شما نبوديد كه آدم را فريب داديد و از بهشت به در آورديد؟ شما فرياد زديد؟! |
| ابليس | و پيش از اين نيز سه بار فرياد بركشيده بودم! |
| شيطانك اول | اما آخر چرا؟ |
| ابليس | (در طول صحنه قدم مي­زند، با لحني آرام و حسرت­آميز سخن مي­گويد) من در جمع فرشتگان مقرب درگاه الاهي بودم و خداوند را ساليان سال عبادت مي­نمودم تا آن­كه خدا آدم را خلق نمود و ما را، همگان به سجده­ی او فرمان داد. همه­ی فرشتگان اطاعت كرده و سر به سجده فرود آوردند، غير از من. (صدا را بلند مي­كند) من گفتم خدايا تو مرا از آتش خلق نمودي و او را از خاك؟! |

(فرشته آهسته وارد صحنه مي­شود.)

|  |  |
| --- | --- |
| فرشته | (فرياد مي­زند) اي ابليس دور شو از رحمت خدا! اي نافرمان ِ ناسپاس! دورشو دورشو. (و از سمت ديگر صحنه خارج مي­شود) |

(ابليس ناگهان صيحه می­زند.)

{افكت فرياد ابليس پخش می­شود.}

|  |  |
| --- | --- |
| ابلیس | (بعد از لحظاتي ادامه مي­دهد) من كينه آدم را به دل گرفتم و آنقدر او و همسرش، حوا را وسوسه كردم تا از ميوه­ی ممنوعه خورده و بهشت را از دست دادند و به زمين فرستاده شدند و اما من براي بار دوم مطرود درگاه الاهي شدم. |
| فرشته | (يك بار ديگر با گام­هاي بلند از همان جاي اول وارد صحنه مي­شود و نهيب مي­زند) ابليس! اي ملعون مطرود به زمين برو كه آسمان و درگاه الاهي جاي تو نيست! (و با بال خود به شيطان مي­زند و ابليس با پشت نقش زمين مي­گردد.) |

(آنگاه نشسته و سر به زانو نهاده از شدت استيصال صيحه مي­زند)

{افكت}

{براي هر صيحه­ی ابليس مي­توان با يك تغيير نور وارد گفتگوي جديد شد.}

|  |  |
| --- | --- |
| ابلیس | (در حال قدم زدن تعريف مي­كند) و اما سومين بار! آن روز دوستانم خبر آوردند كه محمد به پيغمبري برگزيده شده است. |

{تلاوت «اقرا باسم ربك الذي خلق» نور صدا وكال}

|  |  |
| --- | --- |
| شيطانك اول | و چهارمين بار؟ |
| ابليس | در غدير! |
| شيطانك دوم | و آن آخرين فريادتان بود؟ |
| ابليس | (براي لحظاتي ساكت و آرام قدم مي­زند سپس با لحني افسرده سخن مي­گويد) در حالي كه من تلخي آن روز را از ياد نخواهم برد.  |

{اتاق تاريك مي شود.}

صحنه سوم

{در دو طرف اتاق چند درخت (يا درختچه مصنوعي پايه­دار يعني بدون گلدان) وجود دارد.}

{افكت صداي زنگ كاروان و همهمه­ی مردم}

(ابليس ماجرا را از كمي قبل­تر تعريف مي­كند و صداي زنگ كاروان همچنان مي­آيد.)

|  |  |
| --- | --- |
| ابليس | مسلمانان به همراه محمد اعمال حج را به جاي آورده، اكنون باز مي­گشتند. آنان شادمان از اين­كه اعمال خود را همراه پيامبرشان انجام داده­اند و احكام دين را آموخته­اند، در صحرا قدم بر مي­داشتند و من سرشار از كينه و نفرت گاه در اطراف كاروان مي­گشتم كه شايد بتوانم بعضي از آنان را به سمت خود بكشم و به ياران خود ملحق كنم. آن جمع ناخوشايند و آن اتحاد مشمئز­كننده را بگسلم و آنان را به رسوم جاهليت برگردانم؛ گاه هم گرد منافقين گرديده و ايشان را در نقشه­هاي ماهرانه­شان تشويق و ياري مي­نمودم. |
| شيطانك اول | سرورم بهتر نبود از همان اول منافقين را وسوسه مي­كردي تا محمد را از ميان بردارند و بساط اسلام را برچينند تا كار به اين­جا كشيده نشود؟ |
| ابليس | آري آنان را تشويق نمودم تا چنين نقشه­اي را كشيدند و مرا با رفتارشان شادمان ساختند. |
| شيطانك اول | و آن نقشه چه بود؟ |
| ابليس | آنان مي­خواستند در تاريكي شتر محمد را از بالاي كوه رم دهند و او را به پائين پرت كرده؛ از بين ببرند ولي افسوس! |
| شيطانك اول | چرا افسوس؟ آيا آنها از نقشه خود منصرف شدند؟ |
| ابليس | نه فرشته­ی وحي محمد را از نقشه­ی آنان باخبر كرد. آن شب منافقين سنگ­هاي بزرگي را به سمت شتر او رها كردند تا بترسد و برمد ليكن او شتر خود را رام كرد و مانع رميدنش شد. |
| شيطانك دوم | خوب با شمشير به سراغش مي رفتند. |
| ابليس | چنين كردند؛ ليكن ناگهان برقي درخشيد و در پرتو آن عمار و حذيفه ياران مرا شناختند. |
| شيطانك اول | (نجوا مي­كند) و اين نقشه هم بر آب شد! |
| شيطانك دوم | همين يك بار! اي كاش دوباره سعي مي­كردند محمد را از بين بردارند. |
| ابليس | (با افسوس) دشمنان محمد از همان آغاز كار بارها و بارها كوشيدند تا او را از بين برند ليكن موفق نشدند! |
| شيطانك اول | سرنوشت آن كاروان چه شد سرورم؟ |
| ابليس | آن قافله به غدير خم رسيد و محمد مأمور شد كه جانشين خود را به مردم معرفي كند. آن روز، او بر فراز منبر سخن مي­راند و يارانش گفته­هاي او را براي ديگران بلند تكرار مي­كردند تا در دورترين نقاط و عقب­ترين نفرات كسي نماند مگر اين­كه بشنود و بداند او چه مي­گويد. |

{قسمتي از صحراي غدير محل تجمع زنان}

{در اين محوطه زني در سايه بر فراز سنگي ايستاده و جملات پيامبر را بازگو مي­كند. زنان منافقي چون عايشه، حفصه و همسران منافقين ديگر در محل حضور دارند و آنان نيز چون مردان منافق عكس­العمل­هاي منفي و ناپسند نشان مي­دهند.}

|  |  |
| --- | --- |
| ساميه | مردم ساكت باشيد. گوش فرا دهيد تا سخنان پيامبر را بازگو كنم. |
| حفصه | (با دست اشاره به عايشه كرده و او را دعوت به نشستن مي­نماید و با هم زمزمه مي­كنند) ببين در اين گرماي كشنده معلوم نيست ما را براي چه كاري در اين بيابان كشانده­اند. |
| ساميه | حمد و سپاس خدايي را كه علم او به همه چيز احاطه دارد در حالي كه در جاي خود است و همه­ی مخلوقات را با قدرت و برهان خود تحت سيطره دارد.گواهي مي­دهم كه اوست خدايي كه قدس و پاكي و منزه بودن او روزگار را پر كرده است. او كه نورش ابديت را فرا گرفته. او كه دستورش را بدون مشورت مشورت كننده­اي اجرا مي­كند و در تقديرش شريك ندارد و در تدبير كمك نمي­شود. |

(ابليس و شيطانك ها در تمام طول نمايش در صحنه هستند و گاهي بين جمعيت حركت و مخالفت خود را با تكان دادن دست و سر نشان مي­دهد.)

|  |  |
| --- | --- |
| ساميه | (جهت ايستادن خود را هر از گاهي عوض مي­كند تا نگاهش شامل همه شود) خداوند به من چنين وحي كرده است: «بسم الله الرّحمن الرّحيم يا ايّها الرسولُ بلّغ ما اُنزل اليك من ربّك في عليِّ - يعني في **الخلافة** لعليّ بن ابي­طالب - و ان لم تفعل فما بلّغتَ رسالتَه و الله يعصمُك من الناس». «اي پيامبر! ابلاغ كن آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده درباره علي - يعني خلافت علي بن ابي­طالب - و اگر انجام ندهي رسالت او را نرسانده­اي و خداوند تو را از مردم حفظ مي­كند.» |
| حفصه | (خطاب به عايشه) نگاه كن حرف از پسر عمّش به ميان آورده. محمد تا پسر عمويش را بر ما امير نكند دست بردار نيست. |
| عايشه | (با پوزخند) گوش كن حفصه، مي­گويد خدا اين فرمان را داده است. |
| ساميه | (لحن خود را بلندتر و خطابي­تر مي­كند) اي مردم من از جبرئيل در خواست كردم كه از خدا بخواهد تا مرا از ابلاغ اين مهم معاف بدارد زيرا از كمي متقين و زيادي منافقين و افساد ملامت­كنندگان و حيله­هاي مسخره­كنندگان اسلام اطلاع دارم كساني كه خدا در كتابش آنان را چنين توصيف كرده است كه «با زبان­هايشان مي­گويند آن­چه را در قلب­هايشان نيست و اين كار را سهل مي­شمارند در حالي كه نزد خداوند عظيم است و همچنين به خاطر اين­كه منافقين بارها مرا اذيت كرده­اند.  |
| شيطانك اول | منظور محمد چه كساني هستند؟ |
| شيطانك دوم | سرورم اذيت­كنندگان محمد چه كساني بوده­اند؟ |
| ابليس | آنان به من وعده داده­اند كه هيچ يك از گفته­هاي او را قبول نكنند. |
| ساميه | خداوند از من راضي نمي­شود مگر آن­چه در حق علي بر من نازل كرده ابلاغ نمايم. |
| ابليس | (با عصبانيت) اين پيامبر كاري كرد كه اگر به نتيجه برسد هرگز معصيت خدا انجام نخواهد شد. |
| ساميه | اين آخرين باري است كه در چنين اجتماعي به پا مي­خيزم، پس بشنويد و اطاعت كنيد و در مقابل امر خداوند سر تسليم فرود آوريد چرا كه خداوند عزوجل صاحب­اختيار شما و معبود شماست و بعد از خدا رسولش و پيامبرش كه شما را مخاطب قرار داده و بعد از من علي صاحب­اختيار شما و امام شما به امر خداوند است و بعد از او امامت در نسل من از فرزندان اوست تا روزي كه خدا و رسولش را ملاقات كنيد. |
| شيطانك اول | سرورم مگر خبر نداده بودي كه بعد از محمد گمراه نمي­شوند؟ اينطور كه صحبت مي­كند بعد از هر جانشين، جاننشين بعدي مي­آيد. |
| شيطانك دوم | پس آن­ها هيچ وقت بي مولا و سرپرست نمي­مانند! |
| ابليس | ياران من كه گرد او جمع هستند نخواهند گذاشت فرمان محمد اجرا شود. |
| ساميه | اي مردم او از طرف خداوند امام است و هر كس ولايت او را انكار كند هرگز توبه­اش را نمي­پذيرد و او را نمي­بخشد. پس بپرهيزيد از اين­كه با او مخالفت كنيد و گرفتار آتشي شويد كه آتشگيره­ی آن مردم و سنگ­ها هستند و براي كافران آماده شده است. بدانيد جبرئيل از جانب خداوند اين خبر را آورده است و مي­گويد: «هر كس با علي دشمني كند و ولايت او را نپذيرد لعنت و غضب من بر او باد.» |
| عايشه | (در حالي كه هيجان و غضب در ظاهرش پيداست) محمد همواره از روي هوي و هوس سخن مي­گويد. |
| عمر | (عصبي) نگاه كن چشمانش درسرش مثل مجانين مي­چرخد. |
| ابليس | (فرياد شادمانی مي­كشد) مي­دانيد كه من گمراه­كننده آدم بودم. |
| شيطانك اول | بله بله سرورم. |
| ابليس | آدم عهد و پيمان شكست؛ ولي به خدا كافر نشد اما اينان پيمان شكستند و به پيامبر كافر شدند. |
| ساميه | اي مردم خدا دين شما را با امامت او كامل نمود؛ پس هر كس اقتدا نكند و به او و به كساني كه جانشين او از نسل من تا روز قيامت و روز رفتن به پيشگاه خداوند عزّوجلّ چنين كساني اعمالشان در دنيا و در آخرت از بين رفته و در آتش دايمي خواهند بود، عذاب آن­ها تخفيف داده نمي­شود و به آن­ها مهلت داده نمي­شود.من رساندم آن­چه مأمور به ابلاغش بودم تا حجت باشد بر حاضر و غايب و بر همه كساني كه حضور دارند يا ندارند، به دنيا آمده­اند يا نيامده­اند. پس حاضران به غائبان و پدران به فرزندان تا روز قيامت برسانند. و به زودي امامت را بعد از من به عنوان پادشاهي و با ظلم و زور مي­گيرند. خداوند غاصبين و تعدي­كنندگان را لعنت كند. |
| ابليس | : چقدر كم­اند آنان كه واقعاً طبق گفته­هايت با تو بيعت كنند! |
| عايشه | او گمان كرده پدران ما ساكت خواهند نشست تا علي به جانشيني برسد. |
| حفصه | هرگز در مقابل او تسليم نخواهيم شد. |
| ابليس | واي بر شما! امروز مانند روز بعثت عيسي است. به خدا مردم را در اين باره گمراه خواهم كرد. |
| ساميه | بدانيد كه آخرين امامان مهدي از ماست. اوست غالب بر اديان. اوست انتقام­گيرنده از ظالمين. اوست كه پيشينيان به او بشارت داده­اند. اوست كه به عنوان حجت باقي مي­ماند و بعد از او حجتي نيست. هيچ حقي نيست مگر همراه او و هيچ نوري نيست مگر نزد او. اوست ولي خدا در روي زمين و حكم­كننده­ی او بين خلقش و امين او بر نهان و آشكارش. |
| حفصه | نگاه كن چگونه براي مردم تا ابد تكليف معين مي­كند. |
| عايشه | چه خيالات دور و درازي. با اين مخالف­ها آيا دين او بر جهان غالب خواهد شد؟! |
| ساميه | بدانيد كه من با خدا بيعت كرده­ام و علي با من بيعت كرده است و من از جانب خداوند براي او از شما بيعت مي­گيرم پس همگي بگوييد ما شنيديم و اطاعت مي­كنيم و راضي هستيم و تسليم هستيم درباره­ی آن­چه از جانب پروردگار ما و خودت به ما رساندي درباره­ی امر امامت امامان علي امير المؤمنين و اماماني كه از صلب او به دنيا می­آيند. بر اين مطلب با قلب­هايمان و با جانمان و با دستانمان و با زبانمان بيعت مي­كنيم. بر اين عقيده زنده­ايم، با آن مي­ميريم و با آن محشور مي­شويم. تغيير نخواهيم داد و شك نمي­كنيم و انكار نمي­نماييم و ترديد به دل راه نمي­دهيم و از اين قول بر نمي­گرديم و پيمان را نمي­شكنيم. |

(ابلیس براي چهارمين بار فرياد مي­كشد.)

{همهمه و صدا}

|  |  |
| --- | --- |
| شيطانك دوم | تا حالا فريادي وحشتناك­تر از اين نشنيده بودم. |
| ابليس | آخر او كاري كرد كه اگر به ثمر برسد در زمين معصيت نخواهد شد. |

صحنه­ی چهارم (سقيفه)

{صحنه كوچه­هاي مدينه بازسازي شود.}

(ابليس در كوچه­ها قدم مي­زند و دو شيطانك همچنان در پي او مي­دوند.)

|  |  |
| --- | --- |
| شيطانك اول | سرورم داستان جانشيني علي به كجا رسيد؟ |
| شيطانك دوم | آري سرانجام غدير چگونه به پايان رسيد؟ |
| ابليس | : محمد از دنيا رفت و دشمنان او يارانشان را در سقيفه فراخواندند و من نيز به ياريشان شتافتم. من در كوچه­هاي مدينه فرياد مي­زدم: مردم بشتابيد بشتابيد. با خلیفه­ی خود، ابوبکر در مسجد بیعت کنید. |
| شيطانك اول | سرورم در سقيفه خليفه و جانشين براي محمد برگزيدند؟ |
| شيطانك دوم | و علي جانشين پيامبر و خليفه­ی او نشد؟ |
| ابليس | (به شدت مي­خندد) نه آن­ها ابوبكر را به خلافت برگزيدند و من اولين كسي بودم كه با او بيعت نمودم. (تاجي بر سر مي­گذارد و مي­گويد) من در آن روز فرياد مي­زدم شادي كنيد كه تا امام قيام نكند خداوند اطاعت نمي­شود. |

صحنه­ی بعد از ماجراي سقيفه

(ام فروه در كوچه­هاي مدينه قدم بر مي­دارد و مردم را با صداي بلند به ياري علي مي­خواند)

|  |  |
| --- | --- |
| ام فروه | اي مردم ناسپاس بي حميت باور نمي­كنم به اين زودي پيام غدير را از ياد برده باشيد مگر انتخاب علي از سوي خداوند نبود چگونه خدا را نافرماني كرديد در حالي كه پيكر پيامبر صلی الله عليه و آله هنوز بر زمين و علي به كار تجهيز او مشغول بود. چگونه اجازه داديد مشتي نابكار در سقيفه گرد آيند و از سوي خود خليفه تعيين كنند. اي مردم برخيزيد و علي را در بازستاندن حقش ياري نماييد سعادتي كه از جانب خدا ... |

(عايشه به سمت ام فروه مي­آيد و در چند قدمي متوقف مي­شود. شیطان در كناري حركات عايشه را تماشا كرده از خود شادماني و شعف نشان مي­دهد.)

|  |  |
| --- | --- |
| عايشه | ساكت شو اي زن! به چه حق مردم را عليه پدرم مي­شوراني و از بيعت او منصرف می­سازي؟ بدان كه او پيغام داده اگر دست از ياري علي برنداري خونت را بر زمين خواهد ريخت. |
| ام فروه | (در حالي كه از عايشه فاصله مي­گيرد) فرياد مكن من خود مي­دانم آقا و مولايم علي به من خبر داده كه خون من در دفاع از حق مولايم بر زمين خواهد ريخت؛ اما به خدا سوگند من و همه­ی شيعيان علي تا قيام مهدي اين امت از حريم ولايت دفاع خواهيم كرد. آري علي مولايم خبر داده كه ابوذر به ربذه تبعيد خواهد شد. عمار را به شهادت خواهند رساند و جگر گوشه­ی فاطمه، حسن، را به زهر كين مسموم نموده، پيكرش را هدف تيرهايشان خواهند ساخت و نيز خبر داده كه حسين و يارانش را در كربلا به خاك و خون خواهند كشاند. (سپس از صحنه خارج مي­شود) |

(ابليس و شيطانك­ها مجدداً به وسط صحنه مي­آيند. شيطانك­ها جلو مي­روند و سر به سجده مي­گذارند.)

|  |  |
| --- | --- |
| شيطانك اول | اي آقاي ما. اي بزرگ ما تو بودي كه آدم را از بهشت بيرون كردي! |
| شيطانك دوم | سرورم آيا نديدي آن زن چگونه از علي دفاع مي­كرد حال آنكه تو از گمراهي امت بعد از پيامبر سخن گفته بودي و ... |
| ابليس | (با فرياد خشم آلود نهيب مي­زند) كدام امت بعد از پيامبرشان گمراه نشدند؟ شما گمان مي­كنيد من برايشان سلطه و راهي ندارم؟ چگونه ديديد مرا هنگامي كه كاري كردم تا امر خدا و پيامبر را درباره اطاعت علي بن ابي­طالب كنار گذاردند. (سپس سر به آسمان بلند كرده و دو دست را بالا مي­برد و خطاب مي­كند) خدايا به عزت و جلالت سوگند من همه­ی آن­ها را گمراه خواهم کرد. مگر بندگان خالصت را ... |

پايان